

## بحث: مفهوم غایت

از زمره مفاهیم مطرح شده در ذیل بحث از مفاهیم، مفهوم غایت است. مرحوم آخوند در این باره می‌نویسند:

«هل الغاية في القضية تدلّ على ارتفاع الحكم عما بعد الغاية، بناءً على دخول الغاية في المعنى، أو عنها وبعدها، بناءً على خروجها، أو لا؟ فيه خلاف، وقد نسب إلى المشهور الدلالة على الارتفاع، وإلى جماعة منهم السيد والشيخ، عدم الدلالة عليه.»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. اگر کسی بگوید «از تهران تا قم رفتیم»، آیا غایت (مدخول تا: قم) دارای چنین حکمی هست به این معنی که حکم (رفتن) در بعد از غایت (قم به بعد) منتفی است؟
۲. البته در مورد «غایت» یک بحث دیگر هم مطرح است که آیا غایت داخل در معنی است؟ یعنی آیا معنای این جمله آن است که: «من تا قم رفته‌ام و خود قم را هم رفته‌ام» یا معنا، چنین است که «من تا قم رفته‌ام و منطوق جمله، نسبت به خود قم دلالتی ندارد»؟
۳. پس با ضمیمه آن بحث (دخول غایت در معنی) می‌توان گفت سوال اصلی بحث چنین است:
۴. اگر غایت داخل در معنی است: منطوق: من تا قم رفته‌ام و خود قم را هم رفته‌ام  
مفهوم: آن طرف‌تر از قم رفته‌ام
۵. اگر غایت داخل در معنی نیست: منطوق: من تا قم رفته‌ام  
مفهوم: خود قم و آن طرف‌تر از قم رفته‌ام
۶. و اگر مفهوم موجود نباشد:
۷. اگر غایت داخل در معنی است، جمله نسبت به «آن طرف‌تر از قم رفتن»، ساکت است.
۸. اگر غایت داخل در معنی نیست، جمله نسبت به رفتن به قم و آن طرف‌تر از قم ساکت است.

مرحوم آخوند در ادامه در مسئله قائل به تفصیل شدند:

«والتحقيق: إنه إذا كانت الغاية بحسب القواعد العربية قيلاً للحكم، كما في قوله: (كلّ شيء حلال حتى تعرف إنه حرام)، و (كلّ شيء طاهر حتى تعلم إنه قذر)، كانت دالّة على ارتفاعه عند حصولها، لانسباق ذلك منها، كما لا يخفى، وكونه قضية تقييده بها، وإلاّ لما كان ما جعل غاية له بغاية، وهو واضح إلى النهاية. وأما إذا كانت بحسبها قيلاً للموضوع، مثل (سر من البصرة إلى الكوفة)، فحالها حال الوصف في عدم الدلالة، وأن كان تحديده بها بملاحظة

<sup>۱</sup>. كفاية الأصول، ج ۱، ص ۲۰۸.



حکمه وتعلق الطلب به ، وقضيته ليس إلّا عدم الحكم فيها إلّا بالمعنى ، من دون دلالة لها أصلاً على انتفاء سنخه عن غيره ، لعدم ثبوت وضع لذلك ، وعدم قرينة ملازمة لها ولو غالباً ، دلت على اختصاص الحكم به ، وفائدة التحديد بها كسائر أنحاء التقييد ، غير منحصرة بإفادته كما مرّ في الوصف.<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. غایت، گاه قید حکم است و گاه، قید موضوع است.
۲. اگر نوع بیان غایت به گونه‌ای بود که در زبان عربی، این نوع از بیان، غایت را قید حکم قرار می‌دهد: (مثل مثال‌ها)
۳. [در این صورت دلالت جمله چنین است: حکم هر چیزی حلیت است و این حکم تا هنگام حصول غایت است] و لذا وقتی غایت حاصل شده باشد، حکم منتفی است چرا که اولاً چنین معنا از آن متبادر می‌شود
۴. و ثانیاً: اگر غایت، غایت حکم است، اقتضای آن، چنین است که حکم مقید به غایت باشد (کون الارتفاع فضیه تقييد الحكم بالغاية) و الّا غایت، غایت حکم نیست.
۵. ولی اگر نوع بیان به گونه‌ای است که به لحاظ قواعد زبان عربی غایت، غایت موضوع است، در این صورت غایت مفهوم ندارد و غایت مثل وصف صرفاً قید موضوع است.
۶. اگر چه اقتضای تقييد موضوع به غایت آن است که «حکم» تنها برای «موضوع مقید به غایت» است و بیش از این در جمله دلالت وجود ندارد (یعنی نسبت به «موضوع غیر مقید به غایت» ساکت است).
۷. یعنی اگر غایت، قید موضوع است، صرفاً حکم شخصی از «موضوع غیر مقید به غایت» برداشته می‌شود ولی ممکن است حکم دیگری از همان سنخ برای «موضوع غیر مقید به غایت» موجود باشد.
۸. اما اینکه بگوئیم اگر غایت قید موضوع باشد، مفهوم ندارد به این جهت است که:
۹. اولاً ثابت نشده است جمله دارای غایت، برای تفهیم مفهوم وضع شده است.
۱۰. و ثانیاً: قرینه عامه‌ای که [حداقل به صورت غالبی که بتواند عامل انصراف شود و یا مثل مقدمات حکمت در میان باشد] از آن مفهوم دریافت شود موجود نیست.
۱۱. و ثالثاً: اگر کسی بخواهد از دلیل صون عن اللغوية استفاده کند، جواب می‌دهیم فائده تقييد به غایت می‌تواند چیزهایی غیر از مفهوم باشد.

۱. همان

